

فصل هفتم

شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر بعد از دوره سلطنت کوتاد رخونین آغا محمد خان خواجه^۱ که بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) با ملامت حکومت کرد. رضاقلیخان در مقدمه مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود و عده کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد. راجع بشرح حال این شعرا چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح انجمن خاقان - گلشن محمود - سفینه المحمود و تذکره محمد شاهی. ربو در متمم فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا (صفحه ۸۴ - ۹۱) شرح مفصلی نسبت به ربیک از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضاقلی خان مشارالیه بوده است. یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ۴۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶ م) اما این تراوش های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است و ارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الكلام میدانند.

بازگشت بسبک شعرای مقدم
شعرای اوائل این عهد را هیبایستی در فصل سابق می گنجاندیم
اما آن فصل پیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت
نقطه اقتران و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلافاصله
پیش از آنها زندگی می کرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان مقدم پرداخته و بسبک
عرفی و صائب و شوکت و غیره پشت پا زدند.

(۱) هر چند علامت ۱۸ سال (۱۷۲۹-۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹۶ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید

این نکته از دوراه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر
 شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید
 و شعرای متأخر مثل قانانی و غیره مقلد اساتید قدیم بوده اند
 اختصاص فرخی و منوچهری. رضا قلیخان نیز همین نظر را دارد اما طور دیگر تعبیر
 می نماید بنا بر رأی او^۱ شعر فارسی از چند قرن باین طرف رو به تنزل نهاده و
 در آخر دوره ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل
 این عهد بسا عدم متابعت از سبک آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری
 پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین می شمارد که مخصوصاً طرف تقلید
 واقع گردیدند.

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قسطلان - عنصری
 مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی
 فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - مختاری - معزی - لامعی - ناصر خسرو - ادیب
 صابر. تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان و هجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م)
 بدرود زندگانی گفته اند^۲ از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش
 مقام ارجمند خود را بدون ذره نقصان حفظ نمود. و حتی مشکوک است که تا چه
 پایه سرمشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از او تقلید کرده اند بیشتر
 بواسطه تقلید نا پذیري خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و صائب
 که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده و دیگر بدست نیاوردند سبک حافظ
 نیز در این زمان متروک و بی مقدار گردید بلکه کسی را قوه جولان در عرسه پرواز
 او نبوده است پس از این بیعد در میان سبکهای هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق
 شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف و تباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در
 هندوستان^۳ زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند
 (۶ - ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و
 محروم ماند.

(۱) پنجین صفحه بی تیره مقدمه مجمع النصحاء (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم)
 (۳) در همین اوقات از بیدل و جوه برای نشر کتب شرقی خودداری کردند و از این روی لطمه
 بردگی بر شرقشناسی وارد ساختند.

با وجود تذکره های سابق‌الذکر و آنچه بعدها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که مائمه از حال یکصد یا دوپست نفر از شعرای دوره قاجاریه را در اینجا درج نمایم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر از شعرای مزبور که پیروان سبک قدیم بوده‌اند کافی خواهد بود هرچند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام ببریم لکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که مددو حشان بوده‌اند یا در عهدشان میزیسته‌اند آنها را بطبقاتی تقسیم نمایم.

وصال و خانواده اش در بهار سال ۱۸۸۸ از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچک) از جمله فرهنگ و برادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم. همراه یزدانی پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند. وصال سه پسر بزرگتر از اینها داشته یکی وقار که رضا قلیخان^۱ در ۱۲۷۴/۸-۱۸۵۷ او را در سن ۴۲ سالگی در طهران ملاقات کرده است. و دیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که در سنه ۱۲۶۸/۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونه از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحه ۴۱-۴۲ ترجمه و درج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست. چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده من متن فارسی ترجمه سابق‌الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم. این اشعار استخراج از رساله خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفته آثار و حامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸-۱۸۸۷ در طهران بمن داد.

ای بیچه عرب صبحك الله بخیرا صبح است صبحی بده آن ساعرمی را
ز آنمی که بقطب اربدهی جرعه ویرا بر پات بساید سر اکلیل جدی را

گردند بناتش بغدا چون تو بنی را

چون چرخ زنی کرد خم باده جدی وار

گر نیست ترا باده یکی شیشه بیرکش بر خیز و عبار اعربی وار بسرکش
همچون عربان دامن خود تا بکمرکش یکدست عباسیشه بدان دست دگرکش

با دامن ترهنت از آن دامن ترکش

وز خانه برو تا بدر خانه خممار^۲

(۱) در جوع شود بکتاب من یکسال در میان ابرانیان، صفحه ۸-۲۶۷ و صفحه ۱۱۹ (۲) مجمع الصحاح جلد دوم صفحه ۵۴۸ (۳) تمام مسطه مشتمل بر هشت بند است که فقط دو بندش اینجا ذکر گردید.

تذکره دوست مهربانم نواب واقعه غریبی را بخاطرم میآورد
صله مختصر
 که در اوایل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او
 بودم اتفاق افتاد. و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز
 نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را پیاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در
 خاطر او جای گیر میشد از طلا می انباشتند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که
 اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلاً نمیدانسته ام روزی بخانه نواب آمد و پس از
 استجازه قصیده که در مدح او سروده بود قرائت کرد. بعد از اتمام بکتومان (در آن
 زمان ۶ شیلینگ تقریباً) باودادند و شاعر با سیمائی ناراضی از خانه بیرون رفت. و
 بلافاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه از قلت صله بلکه از این روی که
 میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده و او را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان
 با شرفانه امرار معاش کرد! بلا شك این یکی از عللی است که سبک قدیم شاعری خاصه
 قصیده سرائی را متروک ساخته است.

علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب (۶ - ۱۹۰۵)
علت دیگر انحطاط
قصیده سرائی
 مطبوعات در جامعه اجرا کرده اند. زیرا که شاء-روز بروز
 بیشتر خود را وقف علت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد
 و از توجه بممدوحین خاص اء-راض مینماید. بهترین نمونه این انتقال را میرزا
 جهانگیر خان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریده هفتگی صور اسرافیل که میوه لذت
 و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد. شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را
 که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران و مطبوعات
 و شاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر او را من یک شاعر و نویسنده انقلابی
 می شناختم تا اینسکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از
 مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده
 ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا و بی اسم از یک نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این
 قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن
 سال (۱۹۱۰) هنوز زنده بودند و برخی در ظرف ۴۰ سالی که تا آن زمان میگذشت
 بدرود جهان گفته بودند. از جمله ذکری هم از میرزا جهانگیر خان [ص ۷۴ - ۷۷]

در برداشت و نمونه از اشعار قبل از دوره انقلاب او را حاوی بود. یکی از اشعار او قطعه است خطاب بر فقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملاً بسبک قدیم است و اثری از اختصاصات جدید در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعه مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا ملقب بشیخ‌الریس که در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ متولد شده و بمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از میانین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت‌تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی و بسبک قدیم است.

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب‌الممالک^۱ متخلص بامیری فراهانی (متولد در سال ۱۲۷۷/۱ - ۱۸۶۰) که سه واسطه بقائم مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹ - ۴۰ نسخه خطی من)

شعراي انتقالی عهد انقلاب

از اینقرار شعرای جدید عهد انقلاب بااستثنای جوانانی که بعد از آن واقعه حادثه زای ظهور کرده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خود را با اوضاع جدید وفق میداده اند

اما خود ایام انتقال با ازمنه سابقه کاملاً متفاوت و حدودش نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل نظایر خود خطفاصل میان قدیم و جدید بشمار میرود و خط مزبور در سنوات ۱۹۰۶-۷ رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبک

برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترک شدن نمیرود

قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه حاوی اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید. بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن و نو توسلینی ایران جدیدش باید خواند^۲ قصیده جداگانه برای من فرستاد هیچ دلیلی نداریم که برخاموشی و فراموشی سبکهای قدیم بیمناک باشیم شاید قصاید مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی) بهمانی که ذکر شد رو بتقلیل و نقصان گذارد

(۱) روح - وع شود بصفحه ۳۷ و ۳۸ کتاب من «مطبوعات و شاعری جدید ایران»
(۲) بن و نو توسلینی Benvenuto Sellini حکاک و خطاط و مجسمه ساز و زرگر معروف ایتالیا است و کارهایش بهترین نمونه و سرآمد زرگری آن مملکت در قرن شانزدهم محسوب میشود از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته. (مترجمه)

اما مثنوی و غزل و رباعی تا زمانی که عرفان و عشق و امثال در مردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دوره تذکره شعرای جدید ادبیات ایران باید بذكر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت اطلاعات من نسبت بگویند گانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر از سه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که او بسنده فعال و خستگی ناپذیری بوده است: مجمع الفصحاء و ریاض العارفين مجمع الفصحاء که تذکره عمومی و بزرگی است از کلیه شعرای ایران و ریاض العارفين که تألیفی مختصرتر و مخصوص شعرای عارف است و ملحقات

روضه الصغای میرخوند که دنباله آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۱۲۸۲/۶ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم باز می گشت قریب بانمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آن سرا مسترچ . شهر با ترجمه فرانسه در ۹ - ۱۸۷۶^۱ طبع و منتشر نموده مندرج است . در آخر جلد نهم (جلد دوم ملحقات) که با آخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشود چندین صفحه مخصوص از احوال اعیان دولت و شعراء و علماء و سایر مردمان بررگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزنگانی آنها که در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج تذکره دانشا گردیده اما نسخه خطی نایابی موسوم به تذکره دلگشا تألیف میرزا علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز در دست داشته ام این نسخه ظاهراً خط مؤلف است و در ۱۲۳۷/۲ - ۱۸۲۱ تألیف شده و حالات شعرای معاصر را شرح میدهد . این نسخه خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سرلوح و عنوان های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتن شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتابخانه من است رضاقلیخان از این تذکره و مؤلف آنهم در مجمع الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۲۸) وهم در

(۱) شرح مختصر این تألیفات و سایر مصنفات مطبوعه مؤلف مزبور در فهرست مهم مشرک ادواروس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزه بریتانیا (لندن ۱۹۲۲) » - شماره ۶۳۱-۷ - ملاحظه خواهد شد

ریاض العارفین (صفحة ۴ - ۲۴۳) نام میبرد و مینویسد «در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید»

۱ - سحاب متوفی (در سال ۱۲۲۲ ر ۸ - ۱۸۰۷)

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم رضاقلیخان در مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱ - ۲۰۷) می نویسد سحاب «در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته» و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهراً از شعراء) موسوم بر شحات سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره او را تا کنون من ندیده‌ام این ابیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده بیغایده نیست.

کس را کمال نفس بنجز حسن حال چیست	وان را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر	در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست
يك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ	ای ابلهان بیهنر این قیل و قال چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگر است	چندین خیال جاه و تمنای مال چیست
شعر اصلش از خیال بود حسنش از مجال	تا از خیال این همه فکر مجال چیست
از چند لفظ باوه نزد لاف بر تری	هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست
صدنوع از این کمال بر اهل رای و هوش	با حسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم که نظم بحر دروگان گوهر است	با نثر کلك داور دریا نوال چیست

۲ - مجمر (متوفی در سال ۱۲۲۵ ر ۱۱ - ۱۸۱۰)

احسوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر خود درج نموده است. ورود او بدر بار پادشاه بوسیله همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸۸۵ یا ۱۹۱۰ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است. ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلی خان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعه قلیلی از آن در دست است گوید: «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود» اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرائی این دوره که رفیق کامل بوده است در پیش من حاج میرزا بهمن دولت آبادی

در طبقه اول قرار داده^۱

اشعار مجمر نایاب است^۲ اما در موزه بریتانیا نسخه از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم اما دولغر ذیل را راجع بیاد و قلم که از تذکره دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد.

لغز باد

چيست آن پيك مبارك مقدم فرخ جناب	روز و شب اندر تحريك سال و مه اندر شتاب
نافه اش در دامن و اندر گريبانش عبير	عبرش در جيب و اندر آستينش هلك ناب
ره روی بی پلوسر دیوانه بی عقل و هوش	عاشقی بی خان و مان آواره بیخورد و خواب
کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار	کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل عشاق از زلف بتان	گاه باشد در سلاسل گه بود در پیچ و تاب
مرده گه از او زمین وزنده گه از او جهان	چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب

لغز قلم

کلبن باغ نفس ناطقه را	من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز و هم عبیر افشان	لب دلداری و زلف جانانم
در در افشانی و گهر ریزی	طبع دستور و دست سلطانم

۳ - صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸ ر ۳-۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملک الشعراء فتحعلی شاه بود رضاقلی خان که احوال او را در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامه او را بر شاهنامه فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند^۳ تالیفات دیگر او خداوند نامه - عبرت نامه - گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی دهالی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قزوین و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخندمت سلطان انحصار داد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده صباحی از معاصرین هاتف و آذر بوده و بنا بر مندرجات مجمع الفصحا در ۲/۱۲۰۶ - ۱۷۰۱ بدرود زندگانی گفته است

(۱) چهار نفر دیگر از طبقه اول فروغی و صبا (نصفه) نشاط و قاتانی بودند و وصال و رضاقلیخان هدایت از طبقه دوم و وقار و سروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳) ریاض المعارفین صفحه ۲۶۴ شاهنشاه نامه در بیستی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

فتحعلی خان پسرش میرزا حسین خان متخلص بهندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت. اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر ما را پسند می‌افتد اما خیلی خوش آهنگ و عذب‌البیان است.

۴ - نشاط متوفی (سال ۱۲۴۴/۹ - ۱۸۲۸)

چون از میرزا محمد قلی افشار متخلص بالفات (متوفی ۱۲۴۰/۵ - ۱۸۲۴) و آقا علی افشار متخلص با آگاه (متوفی ۱۲۴۴/۹ - ۱۸۲۸) که برادر کوچک بسمیل شاعر بوده است و رضاقلیخان هدایت هر دو را شخصا میشناخته، بگذریم بمیرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر در خط ترسل معروف است که در شاعری شهرتی دارد در زبان عربی و فارسی و ترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را بیاد داد و از بس شعرا و درویش و ادباء را نواخت و پذیرائی نمود بکلی تهی دست گردید؛ منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد در غزل سرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تالیفاتش گنجینه است ماره تاریخ ذیل سال وفات او را معین میکند: «از قلب جهان نشاط رفته»

۵ - میرزا ابوالقاسم قایم مقام (مقتول در ۱۲۵۱/۱۸۳۵)

دو نفر از مردمان بزرگ که پدر و پسر بوده اند همین لقب داشته‌اند. نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲۴۷/۲ - ۱۸۳۱ وفات یافت. دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مردن فتحعلی شاه مغضوب شد و محمد شاه او را در ۲۶ سالگی چون ۱۸۳۵^۱ بقتل رسانید از نقطه نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد. و هر چند اشعاری به تخلص ندانی ساخته شهرتش بیشتر در نثر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره او را سر مشق حسن عبارت می‌شمارند مجموعه از آثار نظامی و نثری او در دست دارم که با مر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/۵ - ۱۸۶۴ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/۶ - ۱۸۶۵ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب به اشخاص مهم و غیر مهم معاصر و بندرت تاریخ دارند^۲ بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران در ج و اتسن صفحه ۲ - ۲۷۱ و صفحه ۸ - ۲۸۷ شرحی که او از اخلاق و صفات این وزیر نگاشته بایانات رضاقلی خان خیلی تفاوت دارد. (۲) قد بیشترین تاریخی که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (جون و جولای ۱۸۲۳) است

تاریخی اند مثلاً نامه مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹)^۱ به تزار روس نوشته و عین آن را در اینجا نقل میکنیم نمونه بهترین نشر قائم مقام است.

نامه شاهنشاهی بامپراطور اعظم

در باب گذشتن خون ایلچی با آنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

وجودی بی مثل و مانند میرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نا معدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد^۲ و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب و فر شه ریاز بحر و بر برادر والا گهر خجسته اختر امپراطور ممالک روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خطر است و رایتش با فتح و ظفر مخفی و مسطور نماند که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کار گذاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بیای تخت دولت بهیبه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه و نا آگاهی امانی این دولت را در تلو نامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق (که) ما بین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و ساکن دار الخلافه که گمان میرفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مداخلیتی تواند داشت باندازه استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم ، بالاتر

(۱) شرح این حادثه در تاریخ ایران ر . ج و اتسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷
 ۲۵۷ (۲) چون خطاب بیک نفر عیسوی است ستایش مجدد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است (۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج و اتسن صفحه ۶ - ۲۵۴ خسرو میرزا پسر عباس میرزا و نوه فتحعلشاه بوده .

از اینها همه پادشاه و سزائی بود که به عالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و افتخار و افتدائی که زمره خواص و عوام باو داشتند بواسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر بانجاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو سیر لازم بود بتحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأكد و متضاعف گردد و العاقبة بالعافیه. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵ این مکتوب اگرچه رسماً از طرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقه از قائم مقام بود. البته نوشتن مراسله باین ادب و ملایمت و فروتنی بروسها برای او خیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا در ضمن اشعار بکه بیاد غلبه عباس میرزا و لشکر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید:

روم شوم و روس منحوس از دو جانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد

و بعد از انجام مصالحه با روس (مجملاً در ۱۲۴۳/۱۸۲۸) در یکی از مراسلاتی که بعیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد: * تالان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس *.

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد از قائم مقام و بزرگتر و با تقوی تر از او بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد

میرزا تقی خان

امیر کبیر

میرزا تقیخان امیر کبیر^۲ است که بیش از پیش در تسهیل

مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هر چند ممکن است اشخاصی را که با سبک تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد اما نشانه پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که شررا از عبارت پردازی و مسجع بافی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است و ظاهراً بهمین جهت است که انشاء قائم مقام در ذوق و فکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از معانی اخلاق او

رجوع کنید بتاریخ ایران ر - ج واتسن صفحه ۶-۴-۴۰

معاصر مقامی باین ارجمنندی آحر از کرده است اگر مجموعه از این مراسلات با نوت و انتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن بیش از پیش ظاهر میگردد خاصه برای طلابی که دائره تحقیقاتشان بازمنه خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود و محصور نیست.

۶- وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲ یا ۱۸۴۶) و فرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده و بیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های او را خوشبختانه در بهار سنه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام. عموماً هموطنانش او را یکی از بزرگترین شعرای جدید می دانند رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکره دلگشا شرح مفصّلی از احوال او مینگارند و شخصاً باوی آمیزش داشته اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است.

اصلش از شیراز و اسمش میرزا (محمد) شفیع بود و لسی معمولاً او را میرزا کوچک میخواندند بسمل در باره او مبالغه بسیار کرده و مهارت او را در خط و موسیقی و شعر فوق العاده می ستاید. خاصه در شعر که ویرا عدیم المثال می نویسد و اخلاق و وفای او را بی اندازه تعریف می کند. اما گوید «اندکی زودرنج» است رضاقلیخان هم در روضه الصفا باین حالت او اشاره کرده و گوید وقتیکه شاه او را «با سراف کمالات نسبت داد» خیلی رنجیده خاطر گشت از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر از غزل و قصیده و مثنوی ساخته است «فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته» از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمه اطواق الذهب زمخشری. بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط معدودی از ابیات او را نقل می کند. و مجموع اشعاری که از او نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمیکند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونه خوبی از ذوق اوست و مثال نیکویی است از صنعتی که علمای بدیع فارسی «المدح بما يشبه الذم» می خوانند زیرا که مطلع قصیده این است.

هر کس شها ز بحر و بر و چرخ و اختر است اقرار می کنند که خسرو ستمگر است
 و محض این ساخته شده که در باربان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما
 در ابیات بعد توضیح میدهد که ناله بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را
 در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دقایق و معادن زرو گوهر

کتابخانه

مازیں پناہ دینا نظر کر میں
رہنمائی کا طلب لارو با نافع ہو

عاقبت خواہی و آزار ضعیفان علی
موجبت باید و دلہای عزیزان زور

تیرک خود کبر و تسم و سیرت
سز ز عدا و بوبیش از سرن بپوش

ز عی کر زنی داع و سیرت
جاز و چون کئی شین من از بپوش

ای کجا چشم کہ جو خا سیم در و در این
ای بار و کمن از ششکان

عرق در باغی شرم کئی با عجب
خند سپود و زلم و دست بپوش

کبریا باں چو ستر و زنی معد و کوز
کریسم بر سبب خورد و پخت بپوش

زین با جفا کر محبت شرم
کر مراد و صل سبب بپوش

تا جویش آن ل بکانه کنی نام حال
کجا از روز بابت بزوبسی صمت بکانه بپوش

سید عبدالرشید
دکن



خط وصال شیرازی

اورا از بغشش خود باخاک برابر کرده . و ستارگان از آن جهة شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم در شکوه و جلال آنها را در خسوف افکنده اند و قس علی ذلك . چون این مبالغه ها و لفاظی ها را دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفا می کنیم .

هر کس شہاز بحر و بر و چرخ و اخترست
 ز آنہا یکی است بحر کہ نالد زدست شاه
 انداختہ ام تمام بپردخت و خودنگفت ،
 دریا نشست و کوه بر آورد سر کہ داد
 بر من ہر آنچه رفت ز دریا ز شہ نرفت
 لعلی کہ جز بر افسر شاہان حرام باد
 زر مراندیدی و آن عزتی کہ داشت
 کوه است و سنگ خویش کنون از سخای شاه
 افراخت چرخ سر کہ ہر اشکوه بیشتر
 اختر مرا شمار نہ و پیش لشکرش
 خورشید زاکہ چشم و چراغ زمانہ بود
 تا کرد شیر رایتش آہنگ آسمان
 از پیش سر گرسنہ چشم بیاز شاہ
 این شاہ نیست دشمن بحرست و معدنست

فرہاد و شیرین وصال چاپ سنگی شدہ و انخبۃ مفصلی از اشعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ . ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحہ ۵۲۸ - ۵۴۸) مندرج است در

تذکرہ اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار کہ در سنہ ۱۲۷۴ / ۸ - ۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصرالدین شاہ رسید مسطور است و مؤلف تذکرہ گوید بعد از بیست سال

اولاد وصال وقار

جدائی ملاقات او دست داد .

فرہنگ داوری درہمات تذکرہ شمعۃ از حالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱) صفحہ ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرہنگ مذکور گشتہ واسی از سہ برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشارہ نشدہ است در اوائل سال ۱۸۸۸

وقتیکه در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسقط دایذیر ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم و چون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد. نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که بر روی نیم صفحه یادداشت پاره و جدائی نوشته شده و همین الان در حالتی که از پی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً با آن مصادف شدم. يك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مرا و نه خبر بود با مـ و کب منصور همانا بسفر بسود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود

شبهای فراقم ز شب گور بتر بود

روزم زغم هجر سیه تر ز شب تار

دوشینه همان ز اول شب ناشده باسی
با قیر بیندوده و پوشیده لباسی

زنکی شب افکنده برخ تیره پلاسی

مه بر سر گردون شده چون سیمین طاسی

آمد در آن دلبری ترس و هراسی

یکبار ببرد از دل من انده و تیمار

ار بسته میان و زده خنجر بکمر بر
سرداری سنجاب به پوشیده بر بر

مسکین دام از خنجر نیزش بجنر بر

چوخای خراسانی آن را بزبر بر

از بس هوس دیدن من داشت بر بر

از ره سویم آمده با چکمه و شلوار

بر خاک سر و زلف و رخ از گرد سیاهش
از بس زده شانه بزلفین سیاهش

خشکیده دو عناب تر از صدمه راهش

در هم شده و ریخته بر گرد کلاهش

چون کاسه خون سرخ شده چشم سیاهش

از صدمه بی خوابی وار زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آورد سفر داشت
از لعل بدخشانی يك حقه گهر داشت

از سنبل تر نیز یکی دسته بر داشت

از حقه عجبت که یکی تنگ شکر داشت

چون از دل بیمار من خسته خبر داشت

در تنگ شکر داشت دواي دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی
صد شکر که شاد آهدی و نیک رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی بر گو که در این راه چه کردی و چه دیدی

در موبک منصور چه دیدی و شنیدی

چون بود سرانجام و چه شد عاقبت کار

گفتا که نبودى و ندیدی که چه سان بودا نخجیر که شاه یکی لاله ستان بود

هر گوشه زخون دجله بغداد روان بود تا چشم همی کار کند تیر و کمان بود

تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود

نه دشت پدیدار بد از لاشه نه کپسار

دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود دردشت و بیابان همه گل بود و سمن بود

کبک دری از هر طرفی قهقهه زن بود نخجیر که از آهو چون دشت ختن بود

ایشها همه از بخت شه شیر فکن بود

کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار

بخ بخت چه تماشاى و وهوه چه شکاری آراسته صحرا و بیابان چو نگاری

گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری هر گوشه ز آهو و ز نخجیر قطاری

هر آهوئی آویخته از ترک سواری چون لاش بقناره قصاب نگو نسان

این مسمط فقط مطمئن و پسر تشبیه و نقاشخانه است. مثلا وصف ملازم

درباری که تازه از شکار گاه زمستانی و از خدمت شاه برگشته چنان شتابی در

ملاقات دوست خود دارد که با چکمه و شلوار و کپسوان پریشان و پرغبار وارد میشود

و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه

آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه وزلف) و باقوت بدخشان (لبانش) و حقه

گوهر (دندانهایش) است. يك پرده آب و رنگ نقاشی محسوب میشود.

شرحی که در این مسمط از کشتار شکار داده شده ما را بیاد کتاب جاودانی

مستر بونگر Bunker موسوم به باواریان باتو^۱ Bavarian battue میاندازد

باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم از حیوانات صیدی

نموده و شهرتش تا اندازه هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در

اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات مافوق هر شبیه و مثالی خواهد بود^۲

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج. استوار کلوستون موسوم به لوناتیک لارج Lunatic Large (طبع شاینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d. Ohsson (هاگ اند آمستر دام ۱۸۳۴) جلد اول صفحه ۶-۴۰۴

توصیف فرهنگ
از پاریس

در سنه ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو قمره از قصاید چاپ نشده او در لندن بمن رسید و استنساخ نمودم. یکی قصیده در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیده که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبت به شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد. خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۸ - ۳۸۴) متفاوت و پیر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است. این قصیده ۷۸ بیت است و نمیتوان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم.

چشم بگشا بیا بین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
دیده راز بین خود بگشای	تا بینی زهر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی	حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند	نیست مملوک جمله شان احرار
همه شهر پادشاه و شند	هم زن و مرد وهم صغار و کبار
همه دارای مکننت و ثروت	همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کار خودند	نیست در ملک یک نفر بیکار
همگی صاحبان منصب و شغل	همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین	باغی آراسته چو باغ بهار
شبزبس مشعلست و شمع و چراغ	نیست فرقی میان لیل و نهار
ماه رویان و گلآذاران را	بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم	هر طرف برنشسته سرو و چنار
در خیابان و کویچه ها بینی	کرسی و صندلی دویست هزار
همه کالسکه های پر دلبر	همه واتورها ^۱ پر از دلدار
و چه کالسکه ها چو حجله حور	و چه واتورها ^۲ های خوش رفتار
از ترموا ^۳ و امنیوس ^۴ بسی	هست چندانکه ناید او بشمار

در خیابان و کوچه و بلوار^۱
می برندش همی یمن و یسار
در آن حجله بر نشسته قطار
هر طرف بنگری گل و گلزار
گشته پاریس طبله عطار
نکنی بر کلام من اقرار
راستیشان شده همیشه شعار
راست گویند در همه بازار
نشود کس کلام نا هتجار
همه با یکدیگر کنند ایشار
همه ملك عیسوی آشار
همه در کیش ودین خود هشیار
هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی بسته بر کمر زنار
معتکف هر دمی نماز گزار
شکل عیسی کشیده بر سردار
قبله گاه همه همان دیوار
همه در دین خویش برخوردار
همه عیسی صفت همه احرار
همه در شغل خویشتن مختار
همه در گفتگو بهم همکار
همه با علم و دانش و افکار
رمز کی گویمت بکن اقرار
کس ندیدد که به شود بیمار

ز اول شهرتا باخر شهر
گوئیا حجله ز قصر بهشت
حجله پسر ز حوریان بهشت
هر طرف بگذری گل و سرین
از گل و عطر و بوی ریحانها
تا نیای و خود نبینی تو
راست گویند و راست کردارند
هر چه گیرند و هر چه بفروشند
کس نگوید کلام نا مربوط
مهربانی و لطف و خوشخوئی
همه خالق عیسوی مذهب
همه روحانی و مسیحانی
در کلیسا برای خدمت دین
آن یکی طایلسان کشیده بر
در کلبه ای ترددام^۲ دیدم
صورتی نقش کرده بر لوحی
سجده گاه همه همان صورت
از سر صدق و از سر اخلاص
همه پاک و منزّه و خوشخوی
همه در کار خویشتن محکم
همه در مشورت بهم هم رای
همه با عقل و هوش و با تدبیر
لیک با این همه صنایع و علم
حکمت و طبشان دروغ بود

قومی از اقلان و دانایان
 محفلی منعقد برای همه
 گفتگو میکنند در هر امر
 مجلسی منعقد ز هفت صد تن
 متفق قول و متفق کارند
 نام این جمع و نام این مجلس
 همه دولت فرانسه را
 بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان
 همه سلطان دولت خویشند
 از ره علم و از ره دانش
 هر چه این گوید آن دگر شنود
 گفتم این شعرها به شعبان

متفق میروند در دربار
 می نشینند متحد گفتار
 مشورت میکنند در هر کار
 همگان اقلان کار گزار
 متفق رأی و متفق گفتار
 گشته جمهور در همه اقطار
 قوم جمهور میدهند مدار
 کس نکرده به سلطنت اقرار
 همگی پادشاه ملک مدار
 نیست کاری بر ایشان دشوار
 نبودشان بقول هم انسکار
 سال هجری هزار و سیصد و چار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم از قبیل آقا محسن زرگر اصفهانی که در سال ۱۲۷۰/۴ - ۱۸۵۳^۱ رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸۶۴^۲ بدرود زندگی گفت و میرزا محمد علی سروش سدهی ماقب به شمس الشعراء که در ۱۲۸۵/۹ - ۱۸۶۸^۳ وفات یافته و آقا محمد علی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیآورم جز آنچه از اشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱۶/۱۸۹۹ در بمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده اند شهرتشان بیشتر در شقوق و فنون دیگر بوده است مثلاً رضاقلی خان هدایت^۴ مورخ کسه در این فصل چند بار نام او را ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۷۱) و میرزا تقی سیمبر کاشانی^۵ ملقب بلسان الملک مؤلف ناسخ التواریخ و براهین العجم و حساج ملا هادی سبزواری فیلسوف که در سنه ۱۲۱۲/۸ - ۱۸۹۷ تولد یافته و مقدار مختصری

(۱) رجوع شود به جمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۲ - ۱۵۱ (۲) ایضا ۹ - ۳۴۶ (۳) ایضا صفحه ۹۵ - ۱۸۴ (۴) شرح حالش در بابان جلد دوم مجمع الفصحاء است (۵) ایضا جلد دوم صفحه ۱۵۶ - ۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۲۹۵/۱۸۷۵^۱ رحلت کرده است و غیره از هیان بقایای دبستان قدیم در عهد جدید قآنی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و شیبانی که هر يك جداگانه مذکور خواهند گشت :

۷ - قآنی (وفات ۱۲۷۰ ر ۴ - ۱۸۵۳)

قآنی باتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم از ایران برخاسته تولدش در ۱۲۲۲/۸ - ۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دوسه ماه کمتر از سی سال داشته است .

شکر که از بیاری یزدان من	جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاربت هیچکس	خاص منست آنچه درو هست و بس
جز دو سه بیتمی ز عرب وز عجم	که آمده جاری بزبان قلم
خاصه که در طی عبارت همی	رفته بدان جمله اشارت همی
تاز حسودان نرسد دق مرا	سخره باطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب ایام بیست	پنجه و دو سال و هزار و دو بیست
کم بود از سی دوسه مه سال من	لیک بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوز تر از هاله ام	راست چو پیران نود ساله ام
لیک غم من غم عشقت و بس	ز آنکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه در این غمست	عاشق از این غم بجهان خرم است
غم اگر اینست فزونتر خوش است	بر صفت قند مکرر خوش است
هر که از این غم بدش بر توی است	در نظرش ملک دو عالم جوی است
یارب از این غم دل من شاد کن	وز غم دنیا دلم آزاد کن

اسمش حبیب است و سابقاً همان را بتخلص قرار داده و در اشعار در بدو امر حبیب
تخلص داشته
اوائل عمر بکار میبرده است بعدها که اوده میرزا عباس بسطامی
که بدو مسکین بتخلص داشته بتخدمت حسینی میرزا شجاع
السلطنه والی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو فرزند خود

(۱) رجوع کنید به صفحه ۴ - ۱۳۱ کتاب من سوم به «سالی در میان ایرانیان» و صفحه ۲ - ۲۴۱ ریاض المارقی که تولد او را در ۱۲۱۵/۱۸۰۰ قید میکند و مینویسد در حال تحریر ۲۱/۱۲۷۸ - ۱۸۶۱ حکیم مزبور ۶۳ سال دارد .

اکنای قآن و فروغ الدوله^۱ یکی را قآنی لقب و دیگری را فروغی تخلص داد.

پدرش گلشن قآنی در شیراز توالت یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر بود و گلشن تخلص میکرد. اگرچه هنگام وفات پدر قآنی خردسال بود اما اینکه در کتاب پریشان^۲ مینویسد «هر چند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته پیش نگذشته است» با عبارتی که قبلاً بیان اشاره شد و مؤلف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیک سی سال بیان مینماید وفق نمیدهد. در تذکره دلگشا شرحی راجع به پدر و فرزند مسطور است اما متأسفانه در نسخه خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح خیلی مختصری هم که در مجمع الفصحاء^۳ دیده میشود بکلی محذوف است.

راجع به حیات کم حادثه و آرام قآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمر را در شیراز گذرانیده و من در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم در خانه نواب حیدر علی خان همان اطافی را مفتخرأ منزلگاه خود قرار دادم که قآنی عاده در آن می نشست. چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته. سالهای آخر عمرش در طهران گذشت در این هنگام خود را کاملاً شاعر درباری مسلم معرفی کرد و وفاتش نیز در همین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/۴ - ۱۸۵۳) آخرین قصاید او گویا دو قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینکه در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ از سوء قصد سه نفر بایی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود موسوم به «بیانات سیاح» ذکر نموده ام^۴

هنرها و عیوب قآنی قآنی یکی از خوش آهنگترین و عذبالبیان ترین شعرای ایران است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی و اصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست. نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانایی می ستایند و با آنها تملق میگوید و چون ضعیف و معزول شدند بدگفته و نکوهش میکنند بلکه حاضر است ایهام و کنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین هجو و قبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد. در قصاید متعدده مفصلاً محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی^۵ صدراعظم محمد شاه را ستوده اما بعد از او قصیده

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۵ (۲) کلیات قآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲-۱۸۸۴ صفحه ۳۵ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۴۲۶ (۴) جلد دوم صفحه ۶ - ۳۲۵ (۵) دیوان قآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/۵-۱۸۸۴ صفحات ۱۹-۳۵ - ۴۰-۴۱ - ۴۳ - ۷۰ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۳۰ و غیره.

در مدح امیر کبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته عادل‌ی تھی
از کنایات او قصیده ذیل نمونه خوبی است .
خندان خندان دویده پیش من آمد
الحق شرم آمدم بدین لب منکر
کاین لب همچون زلوی من نه سزا بود
گفتمش ای ترک داده گیر دو صد بوس
روی ترش کبرد و گفت کبر فرو هل
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین
مادح شاهی تو را رسد که بروید
بوسه بزن مرا ز لطف و گرنه
در همه عضوم مخیری پی بوسه
بوسه چه باشد که مستحق کناری
روی لبم هر دو نیک در خور بوسند
گفتمش ای ترک ترک این سخنان گوی

لطف زبان قاننی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را در اصل زبان
بنخوانند خوشبختانه امروز بسهوات میتوان دیوان او را بدست آورد زیرا که مکرر
بطبع رسیده است^۱ من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کرده ام (۱۳۰۲/۵ -
۱۸۸۴) و گاهی هم بنسخه طبع تبریز (۱۲۱۳/۱۸۵۷) و به «منتخباتی که مخصوص
امتحانات فارسی و اخذ درجه افتخار» در کلکته بسال (۱۹۰۷ م) چاپ شده رجوع
نموده ام قاننی هم مثل اغلب شعرای دوره قاجاریه در قصیده و ترکیب بند مهارت
داشته است .

غزل^۲ ذیل فوق العاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یار کی مراست رند و بنده گو
شوخ و دلربا خوب و خوش سرشت
طره اش عییر بیکرش حریر
عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بند روح گویی از نخست
صورت و لبش تا کشد درست

(۱) رجوع شود به فهرست نسخ چاپی موزه بریتانیا (تالیف ا. ادواردس سنه ۱۹۲۲)

ستون ۹-۱۳۲ (۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل پاره را ز آب خضر شست پس نمود حبل باشکر سرشت
 در قمار عشق از من آن پسر برده عقل و دین جسم و جان و سر
 هوش و صبر و تاب مال و سیم و زر قول لوطیان هر چه بود گشت
 پیش از آنکه خطر و پدش ز روی بود آن پسر سخت و و تند خوی
 وینک از رخس سر زدست هوی تا از آن خطم چیست سر نوشت
 چون خطش دهد خاطرش فسرد کان صفای حسن شد بدل بدرد
 نکبت رخس باغ و ورد برد غنچه از لبش داغ درد هشت
 هوی عارضم داشت رنگ قیر در فراق او شد برنگ شیر
 در جوانیم عمر گشت پیر دهر بنبه کرد چرخ هر چه رشت
 خواهم از خدا در همه جهان يك قفس زمین يك نفس زمان
 تابکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت
 خوش دهد بهار نشأ سرخ مل که کنار رود گه فرار پل
 گه بزیر سرو گه پیای گل که بصحن باغ گه بطرف کشت
 مرد چون شناخت مغز از پوست هر چه بنگرد نیست غیر دوست
 هر کجا رود ملک ملک اوست خواه در حرم خواه در کشت
 چون ملک مرا گفت کای (حسیب) يك غزل بگو نغز و دل فریب
 پس از آن غزل او برد نصیب زرع ز آنکس است کز نخست کشت
 زین عابدین زیب مجد و جاه بنده امیر نیک خواه شاه
 ملک را شرف خلق را پناه هم ملک اقامم ملک سرشت
 همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است^۱
 بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حور عین ز زلف خویش تارها
 زسنگ اگر ندیده چه سان جهد شرارها ببر گهای لاله بین میان لاله زارها
 که چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها
 و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد^۲
 نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها که بوی مشک میدهد هوای مرغزارها
 فراز خاک و خشتها میدهد سبز کشتها چه کشتها بهشتها نهاده نه صد هزارها